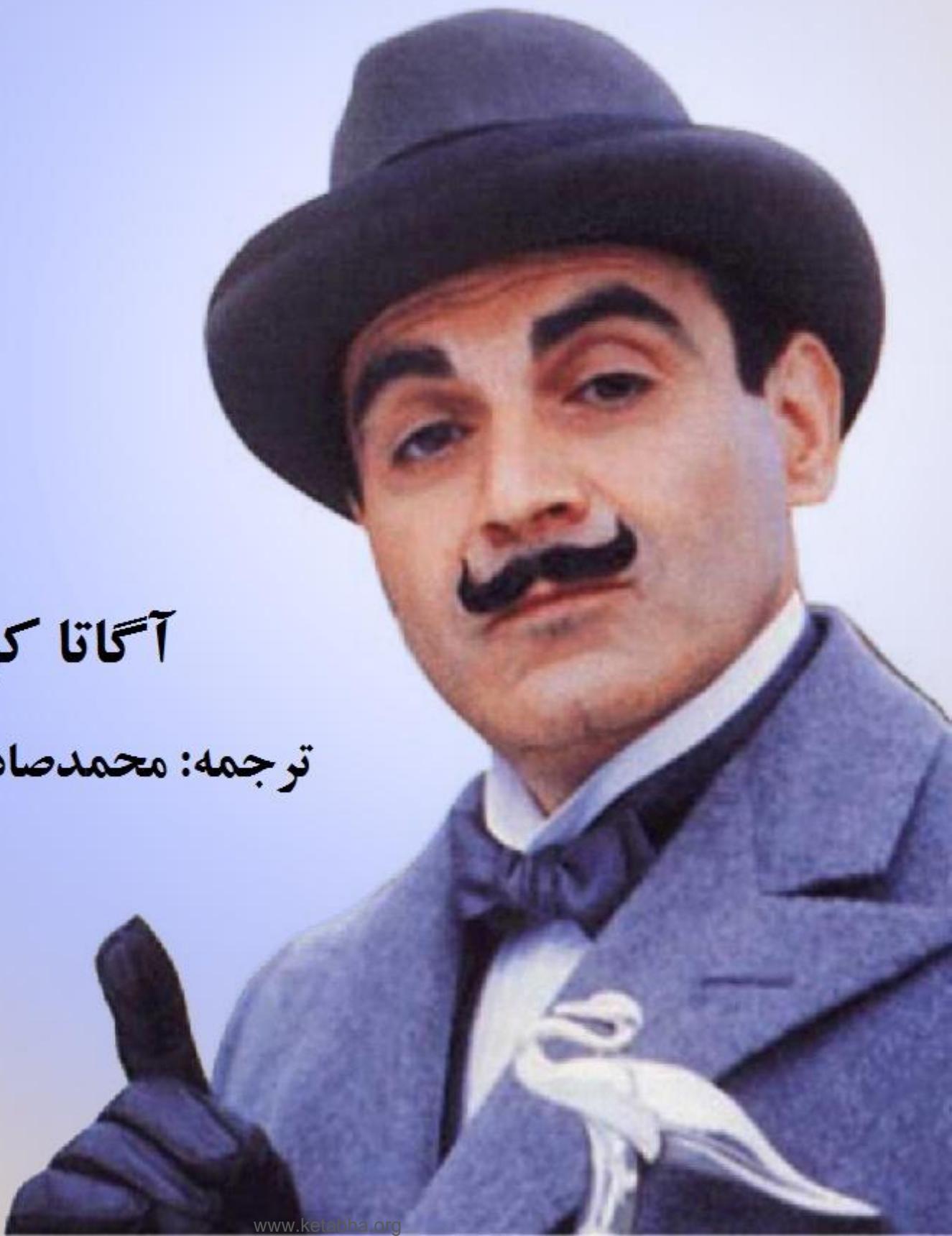


کار آگاہ پوآرو (داستان مصور)

قتل در زمین گلف

آگاتا کریستی

ترجمه: محمد صادق جابری فرد



کار آگاه پوآرو

داستان مصور

قتیل در زمین گلف

آگاتا کریستی

نویسنده متن اقتباسی: فرانسو ریویر

تصویرگر: مارک پیسکیک

مترجم: محمد صادق جابری‌فرد

ویراستار: فاطمه جابری‌فرد

توضیح: عبارات فرانسوی (مثل مونامی، ابین، ووآل) که پوآرو به کار می‌برد، همانجا در پایین هر تصویر معنی شده است. عبارت مونامی به علت تکرار زیاد فقط اولین مرتبه معنی شده است.

جایی نزدیک شهر آمیان در شمال فرانسه...

در زمان جنگ اینجا
میدان نبرد بود.

یه افسر ارتش! چقدر
هیجان‌انگیز! صبر کنید این رو
به خواهرم بگم. ما هر دو
بازیگریم، برای ایفای نقش باید
به نقاط مختلف سفر کنیم.

هوم... بله، می‌دونم. من در نبرد
سُم زخمی شدم، مدام، کاپیتان
هستینگر در خدمت شماست!

می‌توانید من رو سیندلرلا
صدابزنید. فکر کنم این
اسم خیلی بهم می‌اد.

خدای من، ها! اگه به
دوستم پوآرو بگم که
سیندلرلا رو دیدم،
چی خواهد کفت؟



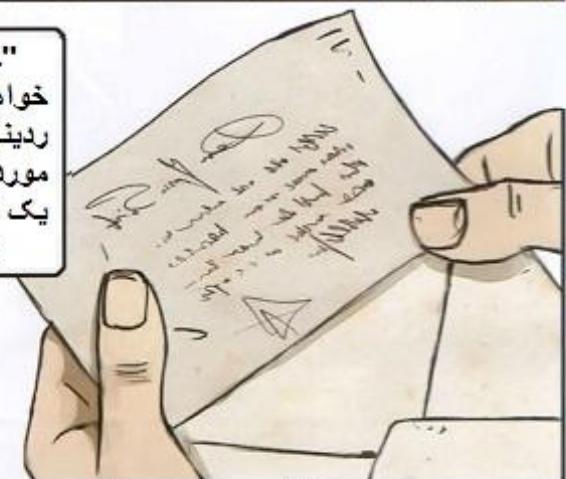


لندن. روز بعد. محل سکونت پوآرو.



و این یکی؟ نامه‌ای از یک قاتل زنجیره‌ای که من رو به مبارزه دعوت کرده احتمالاً؟

"خیلی سپاسگزار خواهیم بود اگر به شهر ردینگ بیایید و قدری در مورد هنر کارآگاهی برای یک نیروی پیشاپنگ صحبت کنید..."



یه کسی به نام آقای رنالد از مرلینویل-سور-مر از تو خواسته که فوراً به فرانسه بروی. اون نگران جونشه و هرچقدر بخواهی حاضره بہت بپردازه. اضافه کرده که ممکنه لازم بشه به ساتنیاگو پایتخت شیلی سفر کنی!

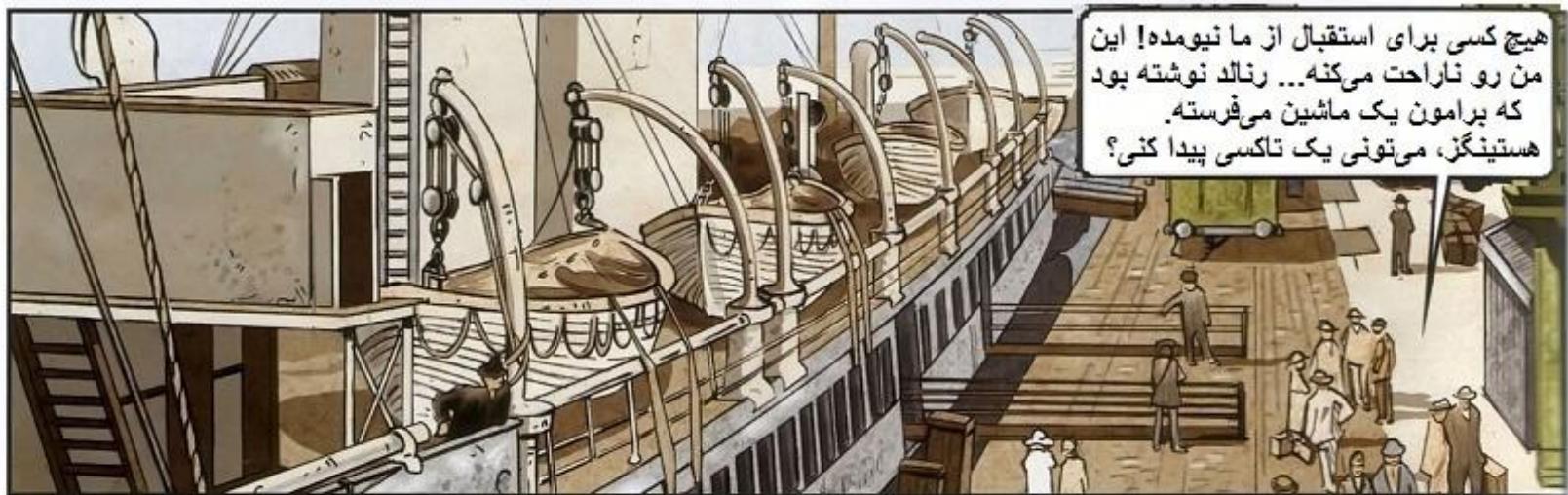


”زود بیا!“؟ شاید اینطوری خواسته مطمئن باشه که تو حتمن به اونجا میری. می‌دونی، فکر کنم قبل امش رو شنیده باشم...

مفن بونامی، * نمی‌دانم! آیا این موسیو رنالد همان مرد میلیونر مشهور از آمریکای جنوبی نیست، که همین اسم رو داره. اما عبارت آخر نامه‌اش توجهم رو جلب کرده.



*.(دوست خوب من)



هیچ کسی برای استقبال از ما نیومده! این من رو ناراحت می‌کنه... رنالد نوشته بود که برآمون یک ماشین می‌فرسته. هستینگز، می‌توانی یک تاکسی پیدا کنی؟



*.(خدای من)

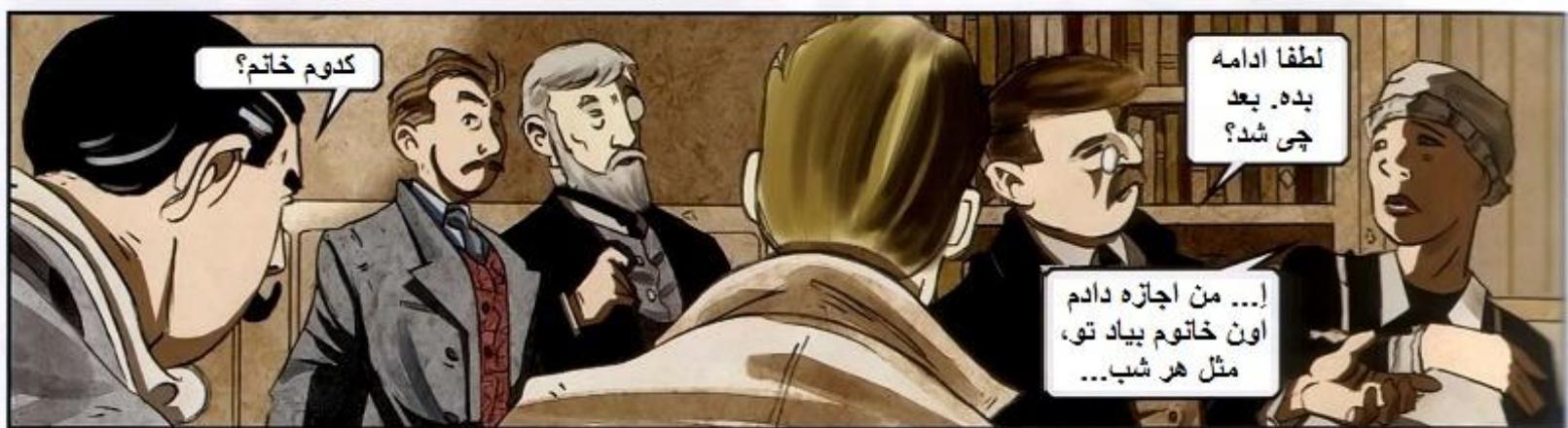


همین راه رو یه
مقدار بربید پایین‌تر،
پشت درخت هاست.

ولای چنوبی، مادمازل؟



"پیشخدمت خانه، مدام رنالد رو در حالی پیدا کرد که دست و پا و دهانش رو بسته بودن..."







"عشق من، سکوت تو موجب ترس من است...
چرا این مدت طولانی نامه‌ای ننوشته‌ای؟ اگر
دیگر مرا دوست نداری، فکر کنم خودم را خواهم
کشت... اما اگر پای زن دیگری در میان باشد،
تو را خواهم کشت... دوست دارم!" امضاء شده
"بلا". این نامه خیلی دسیسه‌آمیزه، مسامییس.*"



عالیه.

*.(دوستان من)



مادام، لطفا هر آنچه
میدونید رو به ما
بگویید...

من در حالی از خواب
پریدم که دست یکی از
مهاجمان روی دهاتم بود.

بله. به نظرم او مد اسپاییابی حرف
میزنن، همونطوری که توی
آمریکای جنوبی صحبت میکنن.
یکی از اونها از شوهرم پرسید،
"اطلاعات محترمانه! کجاست؟" اون
یکی گفت، "کلیدهایت کجا هستن؟"

آیا با همیگه
صحبتی کردن؟

مرد دیگه داشت با کارد کاغذبری
من شوهرم رو تهدید میکرد. بعد اون
مجبرش کردند که برخیزه و با
اونها به حمام بره.

این چیه؟ به این ساعت
نگاه کنید. ساعت هفت رو
نشون میده اما الان ساعت
پنجه.

؟

شوهر شما نامه‌ای به من
فرستاده که ادعا کرده در
خطر بوده. در این مورد
چیزی می‌دونید؟

فرانسواز بهم گفت که گاو صندوق
به زور باز شده بوده. بعد اون
دو تبهکار شوهرم رو مجبور کردن
با هاشون بره. اما اون فرصت کرد
تا به من بگه قبل از طلوع آفتاب
برمی‌گرده. مرد بیچاره!

نه. اما مطمئناً اون
دشمنان زیادی داشت.

نه! منظورتون
چیه؟

مادام، شما زنی به نام بلا
می‌شناسید؟ و آیا متوجه
شدید که شوهرتون دیشب
یک مهمان داشته؟

احتمالاً این ساعت قدری تند
کار میکنه، اینطور نیست مادام؟

بله یه کم تند پیش
میره. اما نه اینقدر.

همینطوره، اگرچه موقع
حمله‌ی مهاجمان آسیب دیده...

عجیبه، چون
ساعت به خوبی
داره کار میکنه.

مادام از شما می‌خوام که
خبری شجاع باشید. اگر
آمادگی دارید، می‌خواهیم
کار بسیار تراحت کنده‌ای
برای ما انجام بدید، و
جسد شوهرتون رو
شناختی کنید.

آلت قتل هم همینه!

وای، این که کارد
کاغذبری منه!

من تا حالا چنین عشق و غمی رو
در صدای یه زن نشنیده بودم.
ایده‌ی کوچک من کاملاً اشتباه بود.
ایین!* باید از اول شروع کنم!

(خوب، خوب)



این زمین گلف هنوز
کامل نشده. قرار ماه
بعد افتتاح بشه.

اینجا یه
زمین گلفه!

منندیو! نیاسم
خراب شد!

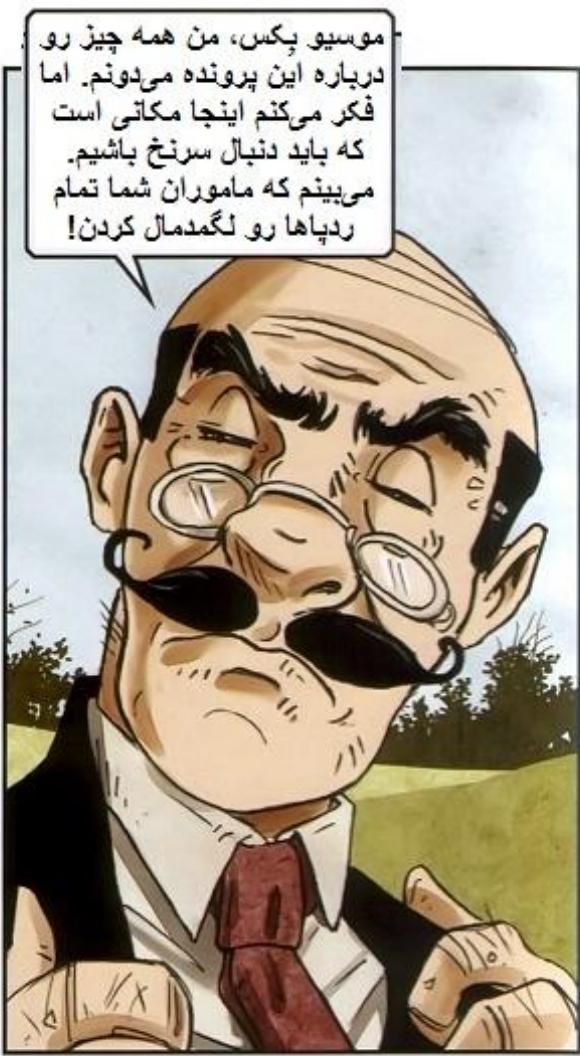
نه، من می دونم
اون کیه. فکر
می کرم که چقدر
طول میکشه تا
پلیس پاریس وارد
این ماجرا بشه!

خدایا، چقدر
وحشتناک! نگید
که یه جسد دیگه
اونجاست...

بازپرس هاوت که
مسئول پرونده است،
دنبال من فرستاده.
این شخص کیه؟

هرکول پوآرو؟
چه نام آشنایی!

بازرس ژیرو، ایشون
موسیو پوآرو هستند که
نیازی به معرفی ندارن.



موسیو ژیرو، اونجا
جای عجیبی برای دفن
جسد بوده. کارگران
حتماً اون رو پیدا
می‌کردند.

دقیقاً. این تایید می‌کنه که
قاتلان باید بیگانه بوده
باشند. اونها خبر نداشتند که
کار روی زمین گلف هنوز
تمام نشده بوده.



مونتیچی^{*} هستینگز، تو
الآن انسانی رو دیدی
که مثل یه سگ شکاری
کار می‌کنه.
خوب، حداقل داره
یه کاری می‌کنه.



مگر اینکه می‌خواستن
جسد کشف بشه!



* (عزیز من)

چون می‌خواستن،
اطلاعات محترمانه["] رو
به دست بیارن، پوآرو.



اول، اون ساعت رو دیدیم که دو
ساعت جلو بود. و برخی موارد
دیگر که به نظر با هم جور نبود.
برای مثال، اگه هدف قاتلان انتقام
بوده، چرا رنالد رو در همون
تختخواب با چافو نزدند؟



واقعاً؟ و نظرت در مورد اون
تیکه‌ی لوله‌ی فلزی چیه؟ بگذار
ژیرو تحقیقاتش رو ادامه بده...
من می‌خواهم از سلول‌های
کوچک خاکستری‌ام استفاده کنم!



آه، و تو همین دیروز
هم چند تا از اینها
کاشتی، درسته؟

موسیو، شما
چشم‌های تیزی
دارید.

این گل‌های شمعدانی
چقدر زیباست. خیلی
وقته که کاشتیشون؟

بله، چند وقت قبل.
اما باید مرتبًا جابجا
 بشن.

بگو ببینم دوست خوبم،
چه مدتیه که تو اینجا
کار می‌کنی؟

موسیو، بیست و پنج ساله.

آه، پوارو، حالا
می‌بینم! چقدر
تو پاهوشی!

لااقل در مسیر درستی
قدم پرمیدارم! اما
هستینگز، مطمئن که
ژیرو کوچکترین توجهی
به این ردپاها نمی‌کنه.

واقعاً که باشکوه هستن.
میشه از نزدیک نگاهی بکنم؟

چرا که نه موسیو!

چنان دختر جوان زیبایی
باید نگران گذشته‌ی مبهم
مادرش باشه. بباید ببینیم
آیا میشه چیز بیشتری در
موردهش بفهمیم!

اون زن اسرارآمیزیه.
هیچ چیز از گذشته‌ی
زندگیش معلوم نیست...

همان روز، بعدتر...

اینجای ویلای مدام دوپریل
است. ظاهرا به تازگی
دوپیست هزار فرانک به
حساب باتکیش واریز شده.

احتمالاً موسیو رنالد
بهش لطف داشته...

درباره‌ی دخترش چی؟

از اینکه مزاحمتون میشیم
عذر میخوام، مادمازل. آیا
امکان دارد با مادرتون
 صحبت کنیم؟

بفرمایید داخل،
میرم صدایش میکنم.

مدام، او مدیم ببینیم آیا شما
میتوانید قدری وضعیت رو
در مورد مرگ موسیو رنالد
برای ما روشن تر کنید.

شما دنبال چی
او مدید، آقایون؟

هرگز! مگه زنش نمی‌تونه
این چیزها رو به شما بگه؟

شما حق ندارید چنین!
سوالاتی از من بپرسید!
کاملاً خارج از نزاکته.

مادام، ما در مورد یک قتل تحقیق
می‌کنیم! آیا موسیو رنالد به طور
خصوصی به شما نگفته بود که در
خطر قرار داره؟ هیچ وقت در مورد
ساتنیاگو باهاتون صحبت نکرده بود؟

پلیس فرانسه شگفت‌آوره
هستینگز. چه اطلاعاتی
زیادی در مورد زندگی
و گذشته‌ی افراد دارن،
فوق العاده است!

گاهی اوقات یه مرد به
معشوقه‌اش بیش از زن
خودش اعتماد داره.

موسیو پوآرو!

موسیو پوآرو، عذر می‌خوام. اما آیا درسته که
موسیو رنالد قبل از مرگش یه کارآگاه خبر گرده
بود، و اون شخص هم شما هستید؟

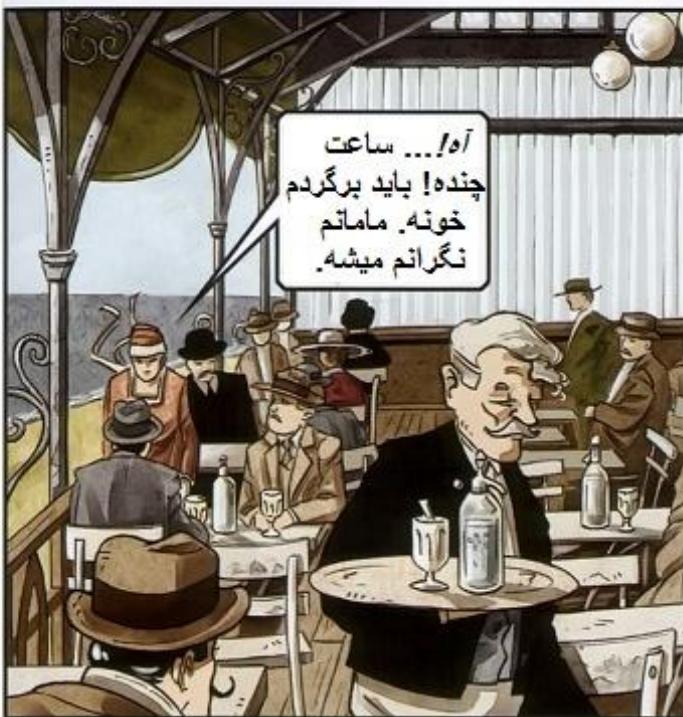
موسیو هاوتن، شما
دارید به من توهین
می‌کنید. محترماته از
خونه‌ام برید بیرون!

کاملاً درسته،
مادمازل.

اون مادمازل دوبیرلله!
حتماً می‌خواهد چیزی
بهمن بگه.

مادمازل، شما چه چیزی
رو می‌خواهید بدونید؟

شما به... کسی مظنونید؟



پرای من، مسئله اینه که چرا صورت مادرش اینقدر برایم آشناست. شاید فقط خیال موکنم اما احتمال داره با یه قتل در ارتباط بوده!

آه، مونامی، اون گزینه‌ی مناسبی برای تو نیست! بعضی از بزرگترین فاتحان، چهره‌ی فرشتگان رو داشتند. چهره‌ی زیبا و معصوم می‌توانه باعث فریب ذهن انسان بشه.











آیا موسیو رنالد هیچ وقت به اسم "دووین" اشاره‌ای کرده بود؟

آیا اون از هیچ رخداد مهمی در ساتنیاگو بهتون چیزی نگفته؟ یا هیچ رازی درباره زماتی که او نجا بوده؟

از وقتی از آمریکای جنوبی برگشت، حدود دو سال قبل. یک دوست مشترک من رو معرفی کرد.



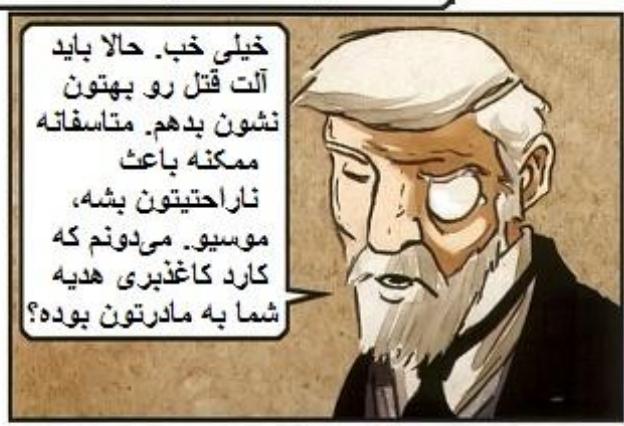
آیا شما خبر داشتید که موسیو رنالد همین دو هفته قبل وصیت‌نامه جدیدی ایجاد کرده، و همه چیز رو برای همسرش به ارث گذاشته؟

دارید اشتباہ میکنید! این قضیه فقط یه جور اخاذی بوده! اون زن به زور تهدید ظرف دو ماه، چهار هزار پوند از اون گرفت. منظورم مدام دوپریله که به موسیو فشار می‌اورد؛ بله این درسته!

اما ما یه نامه‌ی عاشقانه از بلا به متوفی داریم... و نه فقط این. پای شخص شناخته شده‌ای به نام مدام دوپریله هم در این ماجرا وارد شده...







بعدتر...



بهت توضیح خواهم داد،
مونامی. اما نباید حتی یه
کلمه به ژیرو بگی، باشه؟

آخرین قطار مارلینویل رو هفده دقیقه بعد از نیمه شب ترک می‌کنه. ساعت دو برای گم کردن رد فاتل بیان شده. و به ساعت جیبی هم آسیب رسونه بودن که مثلاً نشان دهنده زمان جعلی قتل باشه، اما از کار نایستاده...

همه موافقن که جنایت در ساعت دو پامداد رخ داده. مدام رنالد میگه که وقتی اون دو مرد در اتاق بودن، شنیده که ساعت دو ضربه نواخته. اما من، هرکول پوآرو، میگم که این نادرسته.

پس ما باید بریم از ایستگاه قطار تحقیقات کنیم. ممکن نیست اونها حضور دو مرد غریبیه رو که داشتن میرفن، متوجه نشده باشن.

madam Rinald قاتل نیست، اما مطمئناً داره دروغ میگه. اون گفت که فاتلان از پنجره فرار کردن...

آآآ! مطمئناً تو اون حرف چند درباره دو مرد نقابدار رو باور نکردی! تو حتماً شنیدی که من به ژیرو گفتم جزئیات این پرونده به نظرم آشناست، درسته؟ من معقتم قاتل داره توجه ما رو از مسیر اصلی قضیه پرت مرنکه!

اما رد پای اونها اونجا نبود!

شوخی میکنی، پوآرو! حتی یه ذره هم نمیخوام دوباره دوشیزه سیندلرا رو ببینم...

خیلی خوشحال میشم ماجراهی عاشقانه‌ی کوچیکی که برایت پیش اومده رو بشنوم، مونامی. ظاهرا دنبال رسیدن به اون خاتوم هستی؟

فردا برخواهم گشت. چشمت به موسیو ژیرو باشه! و سعی کن با موسیو جک رفیق بشی. دوست دارم بدونم اون و مارتا دوبریل چه جور نوجی رو می‌سازن.







یه قتل دیگه؟ آه، پس
من دچار اشتباه شدم.
ژیرو به این بیهونه من
رو دست خواهد انداخت.



موندیو! گوش کن، هستینگز.
قرباتی نزدیک جایی پیدا شده که
جسد موسیو رنالد کشف شده بود.
و... هم... چاقو رو به قفسه‌ی
سینه‌اش زدن.



اما دکتر یه چیز غیر عادی
گفت... که اون مرد حداقل
چهل و هشت ساعته مرده.



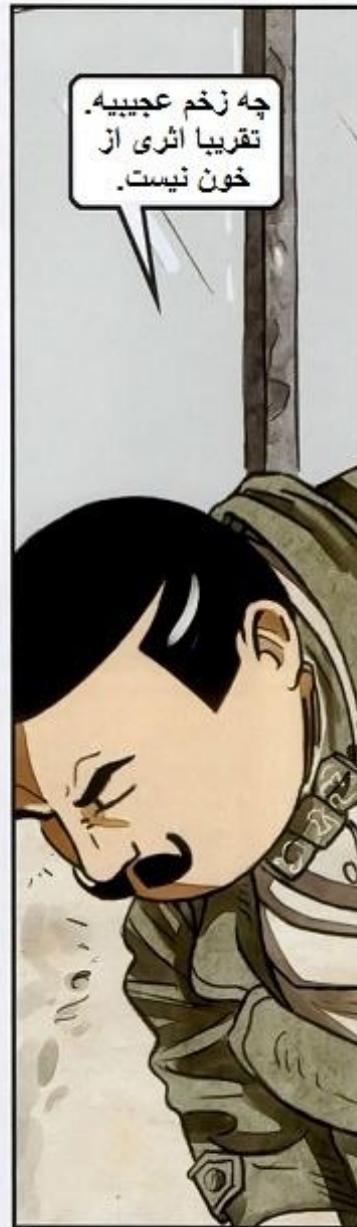
شاید جک رنالد دو تا کارد
کاغذبری مشابه داشته...



بعید به نظر
میرسه!

سلول‌های کوچک خاکستری،
مونامی! حالا دنبالم بیا. باید از
وسط زمین گلف میاتبر بزنیم.







می‌دونید که موسیو
ژیرو به دوست شما
جک رنالد مظنونه؟

شاید اینطور باشه... اما من می‌دونم
که جک بیگناهه! باید به شما چیزی
بگم که موسیو ژیرو ازش بی‌خبره.

من چند ساعت قبل
از اینکه موسیو رنالد
میره، اون رو دیدم.
داشت با یه غریبه
مشاجره می‌کرد!

جک رنالد به اتهام قتل پدرش تحت
بازداشت! لطفا همراه من به کتابخانه
بیایید، تا همه چیز رو توضیح بدhem.

بیا ببریم تا بفهمیم
جک آن شب در
ویلا مشغول چه
کاری بوده...

شما یه مورد رو در محاسباتون
وارد نکردید. اگه جک فکر می‌کرده
که از پدرش ارث میره، چرا سعی
کرده جسد پدرش رو دفن کنه؟
چون در آنصورت به نفعش بود
که زودتر جسد پیدا بشه!

اجازه بدید حرفم رو ادامه بدhem. جک
پریده داخل گلخانه و همستش رو
کشته. و مادام رنالد هم دروغ گفته تا
قاتل به خطر نیفته. برای نجات چه کسی
جز پسرش، حاضر شده دروغ بگه؟

چرویخت میان آن دو باعث شد به این
فکر بیفتم. جک شب قتل در مرلینتویل
بوده. بعد ما قرباتی دوم رو یافتم، که
با همون کارد به قتل رسیده. فقط جک
می‌تونسته اون کارد رو برداره...

اشتباه می‌کنید! کسان
دیگه‌ای هم می‌تونستن
اون کارد رو بردارن.



پوآر، ما یه نفر رو از قلم
انداخته‌ایم... ژورژ کاتو،
عاشق مدام بروندی.

بله، من هم مثل تو
معتقدم کاتو هنوز زنده
است، یا اینکه تا این
واخر زنده بوده.

حالا فرض کن که جک رنالد در همین حال
از راه می‌رسه. مدام دوبیرل درباره‌ی
گذشته‌اش به اوون میگه و یادآور میشه که
مبادا برای دخترش خطری ایجاد کنه. اونها
با هم قرار همکاری می‌گذارن و جک مادرش
رو متلاعده می‌کنه که همدستشون بشه. اون
هم قول میده که سکوت کنه و هیچی نگه...

بیا فرض کنیم که اون پس از فرارش،
تبديل به یه جنایتکار بیرحم شده. بعد
به مرلینویل میاد تا زنی رو که همیشه
عاشقش بوده پیدا کنه ...

اون خاتوم حالا با نامی جعلی با یه مرد
انگلیسی ثروتمند زندگی می‌کنه. دو مرد
همدیگه رو ملاقات می‌کنن، و کاتو رنالد
رو با چاقو می‌زنن. در همین لحظه
دام دوبیرل ظاهر میشه. قاتل اون رو
به سمت گلخانه میکشه و اونجا خودش
بر اثر یه حمله صرع به زمین می‌فته.

رنالد برای پرسش تلگرافی
فرستاد و ازش خواست تا به
آرژانتین سفر کنه... همون
شب یک زن اسرارآمیز با
اون ملاقات کرد.

ده روز بعد، اون برای
من نامه‌ای نوشته و
درخواست کمک کرد.

منامه، تو باید فیلم‌نامه بنویسی! اما
فرضیه‌ی منه که حقیقت داره. یادته که چطور
موسیو رنالد پس از آمدن به مرلینویل تغییر
کرد؟ دوستی‌اش با مدام دوبیرل رو هم در
نظر داشته باش، و مبلغ هنگفتی رو که بهش
پرداخت کرد. بعد موسیو رنالد با جک مشاجره
داشت به این خاطر که می‌خواست با مارتا
دوبیرل ازدواج کنه. روز بعد رنالد
وصیت‌نامه‌اش رو تغییر داد، و همه چیز را
برای زنش باقی گذاشت.



این توضیحات، موضوع
رو برایت روشن تر
نمیکنه، مونامی؟

منظورت اینه که
ژورژ کاتو از اون
باج میخواسته؟

هستینگز، به نامه‌ای فکر کن که امضای
"بله" رو داشت، و در جیب مق قول بیدا شد.
یادته که گفتم اون کت بارانی خیلی بلنده؟
شاید متعلق به موسیو جک رنالد بوده؟

پس، اون نامه به جک رنالد نوشته شده
بوده، که چون عجله داشته که اشتباهی
پوشیده؟ بنابراین، "بله دووین" نامه رو
نوشته، و اون بوده که اون شب به ویلا
اومند. اونجا با پدر جک مواجه شده،
که سعی کرده بهش یه پولی بدنه و رشد
کنه. رنالد شدیداً میخواسته که اون زن
اونجا رو ترک کنه...



بله، هستینگز. اما قصد نداشته واقعاً
بمیره. میخواسته به یه کشور
دیگه فرار کنه، تا سر فرصت
همسرش هم بهش بپیوندنه.
اونها فقط به یه جسد پرای
جایگزینی با اون نیاز داشتن...

و برحسب اتفاق، یه ولگرد
یه روز وارد باغ میشه. اون
با رنالد درگیر میشنه، اون
ولگرد دچار حمله صرع
میشه، و میمیره!

ما میدونیم که چطور مدام رنالد
عاشق شوهرش بوده. حالا، مگه
مدام دوپریل از رنالد اخاذی نمیکرد؟
و این یه واقعیته که ما هیچی از
گذشته‌ی رنالد نمیدونیم؟ اون
نمیتونسته به پرسش اجازه بده که با
دختر شریک سابقش ازدواج کنه. فقط
یه راه برای خروج از این وضع بوده.

اما قرباتی دوم چی؟ تو
نمگفتی که اون کاتو بوده،
عاشق همسر رنالد؟

اما، مونامی، تو متوجه
حرفهای من نیستی؟
کاتو و رنالد هر دو
یه نفر هستن.



بعد رنالد و زنش به سرعت نقشه‌ای طرح می‌کنند. هیچ کسی نباید جسد رو ببینه، فقط مدام رنالد باید هویتش رو تشخیص بده.

بعد خودش از پشت چاقو خورد! قاتل حیله‌گر از همون آلتی برای قتل بهره برد، که رنالد هم برای کارش استفاده کرد. این معما پیچیده‌ایه.

تو حیرت انگیزی پوآرو،
کاملاً شگفت آور!

مدام رنالد بیچاره.
اول متوجه شد که
شوهرش به قتل رسیده. و بعد هم
پرسش به انجام قتل
متهم شد...

ژیرو هم سرخ‌هایی به دست
آورده ولی در مسیر اشتباه پیش
رفت! چون شیوه‌ی کارآگاهیش
اشتباهه، هستینگز!

پسر کو ندارد
نشان از پدر!

مطمئناً! از اون کارد دو تا وجود داره، که
یکیش دست جک بوده. اما موضوع مهمتر
مسئله‌ی وراثت جکه. به قول معروف...

و مجبور شد به ظاهر بپذیره که مدام
دوبربیل معشوقه‌ی شوهرش بوده، چون
نمی‌توانست اعلام کنه که از شوهرش
اخاذی شده.

و اون کارد، پوآرو؟ حتماً
دو تا از اونها وجود داره؟

رنالد یه نامه به من می‌فرسته و درخواست کمک می‌کنه، تا بازپرس پرونده رو تحت تأثیر قرار بده. کارد کاغذبری برای قتل به کار گرفته شد، تا به داستان مدام رنالد باورپذیری بده. موسیو رنالد دست و پا و دهان زنش رو بسته و از طریق پنجره فرار کرده، و اثر رد پای خودش رو هم بیرون پنجه صاف کرده. اون به زمین گلف رفته و با یه تیکه لوله فلزی به صورت جسد برای عدم تشخیص چهره‌اش آسیب رسونده، بعد یه قبر کنده تا دفن ش کنه...

و بعد؟

باید به موقع بهش
برسیم!

فکر کنم،
حدود پنج.

دقیقاً! مونامی،
کشتنی کوچکی که
از کاله به مقصد
انگلستان حرکت
می‌کنند، چه
 ساعتی راه می‌فته؟

منظورت اینه که جک،
به عنوان پسر ژورژ
کاتو، صلاحیت هر کاری
رو داره؟

بعدتر...

داریم برمی‌گردیم تا یه شاهد رو ببینیم، مونشیق*
هستینگز... دوشیزه یلا دووین... هیچی در موردهش
نمی‌دونم، اما تا اندازه‌ی قابل توجهی می‌تونم حدس
بزنم. اون بازیگر تئاتره، و احتمالاً عشق اول جک
رنالد، یعنی مردی جوان با ثروتی فراوان. من این
عکس رو میان وسائل موسیو جک پیدا کردم.

پوارو، نمی‌خواهی
توضیح بدھی که
چرا اینجاییم؟

خدایا، این سیندرلاست!
مطمئناً اون در این
مالجای وحشتناک
مشارکتی نداره!

* (عزیز من)

به محض اینکه به لندن
برسیم، باید یکی از
دوستاتم رو که در تئاتر
کار می‌کنند ببینیم.

موضوع چیه، مونامی؟
دربازده شدی؟

خداؤندا! فکر می‌کنم که اونها همون
«بچه‌های دالسی‌پلا» بایشن! دو تا خواهرن
... حرکات آکروباتیک و رقص اجرا می‌کنن.
امشب در تئاتر کاونتیری برنامه دارن.



گریه نکن، عزیز. تو اینجا در
امنیتی. من مراقبت هستم. من
همه چیز رو می‌دونم...

اووه، اما تو نمی‌دونی!

دیدم داشتی برنامه‌ی
ما رو تماشا می‌کردی
... تو و دوست.
همون کارآگاه
معروف، درسته؟

!... بله.

بعدتر، هتلی نزدیک محل نمایش...

خدای من!
سیندرلا!

اما چرا؟

می‌ترسیدم که آثار انگشت
رویش باشه. می‌خواهی من
رو به پلیس تحويل بدی؟

تو بودی که اون کارد رو
برداشتی، اینطور نیست؟

بله.

نه، سیندرلا، این کار رو
نمی‌کنم. چون دوست دارم.

یه مرد رو دیدی که داره میره، و
بارونی جک رو پوشیده. تو قبلا
در نامه‌ای جک رو تهدید کرده
بودی که میکشیش. از عصبانیت
دیوانه شدی و بهش حمله کردی.

تو اون شب رفته تا آقای رنالد رو بینی.
سعی کرد بهت پول بدده، اما رد کردی. ویلا
رو ترک کردی، اما بیرون منتظر موندی....



پوآرو، متناسفم. اما گاهی آدم راه چاره‌ای نداره.
و من مطمئنم که دوشیزه دووین در اون جنایت
دست نداشت. من اون روز در سفرم از فرانسه
به انگلستان با اون همراه بودم، و می‌تونم در
دادگاه سوگند بخورم!

روز بعد.

پس تو الان دشمن من هستی، هستینگز
... اما آیا اعتماد کور تو به دوشیزه
دوروین ماتع نمیشه بفهمی که شاید الان
جک رنالد به اشتباه داره محکوم میشه؟
این منتونه تقصیر تو باشد.



اون داره خیلی غیر طبیعی رفتار
می کند، پوارو. بهتون التماس
می کنم، نجاتش بدھید!



"روز بعد، بلا فرار داشت که من را در هتل ملاقات کند، اما سر قارمان حاضر نشد. بعد من خبر آن جنایت هولناک را در روزنامه خواندم."

"هستینگز عزیزم... زماییکه تو این نامه را میخوانی، بلا خودش را تسليم کرده. من از ادامه تلاش برای این موضوع خسته شده‌ام. به هر حال، یک توضیح به تو بدهکارم..."

"بلا خیلی جک را دوست داشت! اما به نظرش می‌آمد که جک مشتاق دختر دیگری است. پس خواهرم به مرلینویل رفت تا جک را ببیند. من خیلی سعی کردم که جلویش را بگیرم."



" فقط یک راه برایم وجود داشت: که کارد را بردارم و با آن فرار کنم. وانمود کردم که از حال رفته‌ام..."

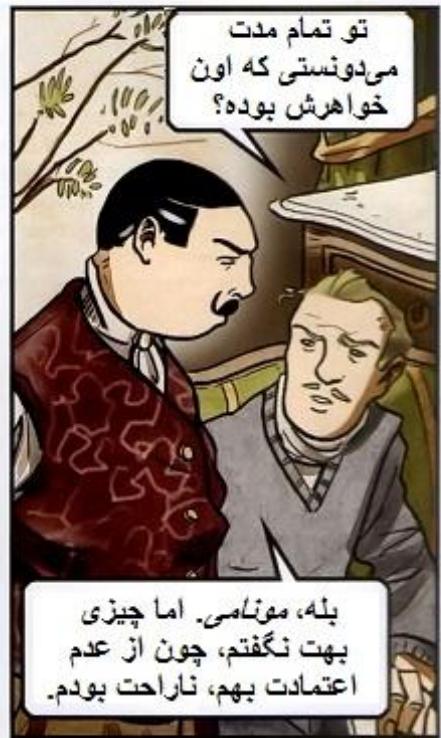
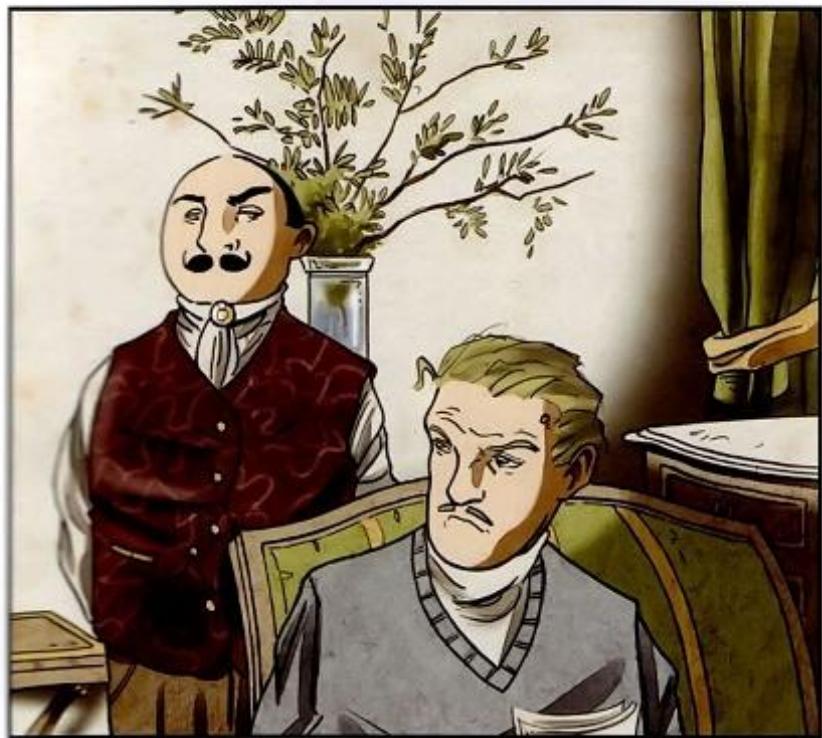
"تصمیم گرفتم به همان ویلا بروم، جاییکه اتفاقی به تو برخوردم. بعد جسد مرد مقتول را دیدم..."



"سوار قطار کاله شدم و بعد کشتنی به انگلیس. وقتی روی کاتال آبی بین دو کشور بودیم، کارد را به دریا پرتاب کردم."

"وقتی رسیدم، بلا در ندن بود. وضعیتش به نظرم عادی نبود. به او گفتم که چه کار کرده‌ام، و شروع کرد به خنده‌دن... احساس خیلی بدی داشتم. اما باید به تور نمایشی خودمان ادامه می‌دادیم. و بعد تو را آن شب در کاونتری دیدم... این همه‌ی آن چیزی است که می‌توانم بگویم."

امضاء شده: «سینهدر...
دالسی دووین».



مارتا دوبیریل چندین هزار از موسیو رنالد اخاذی کرده بود. بعلوه اون همون جین بروندی بدنام بود، و دخترش هم مثل خودش طمعکار! مارتا می‌دونست که موسیو رنالد با ازدواجش با جک مخالفت کرده، پس تصمیم گرفت اون رو بشکه. جک سومین کارد رو به اون هدیه داده بود، که دقیقاً مثل دو تای دیگه بود.



یه پایان خوش! سیندرلا ماتع از قتل مادام رنالد شد... و شاهزاده‌ی آرزوهاش رو هم پیدا کرد، درسته، هستینگز؟!



بله! مارتا دوبیریل جوان قاتل موسیو رنالد بود، و من می‌دونستم که اون برای کشتن مادام رنالد هم برمی‌گرده. به کسی نیاز داشتم که ماتع از این کار بشه... و ووّلا،* من از توانایی آکروباتیک مادمازل دالسی دووین استفاده کردم!



*(اینجاست، خودشه.)

مارتا می‌دونست وقتی رنالد بمیره، می‌تونه یا جک ازواج کنه. اون یکی از دو وارث پدرش بود! اما مارتا باید مادام رنالد رو هم می‌کشت تا تمام ارث رو به دست بیاره.

